

در کجا - بلکه روح حقیقی و حیات بخش تمام جهان موجود نیست -
می باشد . " ۹۴

" بدین معنی که برای او تفکرات مغزش ، تصاویر کم و بیش
انتزاعی اشیا و پروسه های واقعی نبودند ، بلکه بالعکس برای
او اشیا و تکامل آنها تنها ، تصاویر واقعیت یافته " ایده " ای بودند
که به نحوی قبل از این دنیا بوجود آمده است . " ۹۵
بنابراین ، به باور هگل نهایت تکامل ماده و جهت حرکت آن ، امری
است که توسط " ایده مطلق " از ازلت برای آن تعیین گردید . -
است . یا به بیان دیگری ، هگل هدفی را در ماورا عالم مادی تصور
میکرد ، که مسیر حرکت طبیعت و تاریخ براساس همان هدف آید . -
آلیزه شده قرار داشت . از اینرو تکامل ماده را به گونه خود بخودی
به سمت آن ایده و باتکیه بر پیش فرض تعیین شده اش ، توضیح
می داد .

مسئله با این تصورات کاربرد " دیالکتیک " نیز در سیستم او (ایده -
آلیسم) به بن بست می رسید . چرا که با ابداع يك هدف نهایی
برای تکامل ، به حرکت و تکامل ماده حد میداد و برای آنها ، میدان
و نقطه محدودی را ناچاراً می پذیرفت . که در آن میدان یا نقطه ،
طبیعت و تاریخ به کمال مطلوب و حد نهایی تکامل خود یعنی به
" ایده مطلق " می پیوستند و با آن به یگانگی و توحید میرسیدند و لذا
هدف نهایی و ایده آلیزه شده خود را تحقق می بخشیدند . هنگامی
که آن هدف نیز به تحقق می رسید ، دیگر حرکت و از جمله تکامل
نیز به پایان خود نائل می آمد . و در نتیجه ارزش دیالکتیک نیز
به خودی خود در آن نقطه (" ایده مطلق ") از اعتبار ساقط میگردد .
پس ناچاراً ، سیستم هگل ، اسلوب او (دیالکتیک) را به بن -
بست میکشاند ، آنرا از ارزش خود ساقط میکرد و حکومت خود
(ایده آلیسم) را بر آن روا می داشت . در حالیکه " دیالکتیک

۹۴ - لودویک فویرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان - ص ۵۶

۹۵ - تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم - ص ۲۶

حکومت هیچ چیز را بر خود نمی پذیرد و در گهر خویش را انتقادی و انقلابی است. " ۹۶

انگلس درباره تضاد علاج ناپذیر سیستم هگل با اسلوبش میگوید :
" سیستم هگل ، آنطوری که بود ، ناقص الخلقه ای عظیم و در عین حال آخرین کوشش نوع خود بود . این سیستم هنوز چهار يك تضاد درونی علاج ناپذیر بود ، از طرفی اساس عده ایمن سیستم بینشی تاریخی بود که طبق آن تاریخ بشریک پروسه تکاملی است که طبعاً نمیتواند بوسیله کشف يك باصطلاح حقیقت مطلق به پایان عقلی خود برسد و از طرف دیگر این سیستم مدعی است که عصاره این حقیقت مطلق است ، سیستمی که مدعی باشد دربر گیرنده همه این مسائل است و برای همیشه شناخت طبیعتست و تاریخ را به پایان رسانده ، با اصول تفکر دیالکتیکی در تضاد است . " ۹۷

از اینرو عیب عده هگل ، در سیستم اش (ایده آلیسم فلسفی) خلاصه میشد . سیستمی که هدف حرکت و تکامل را در خود طبیعت و تاریخ و مبارزه اضداد درونی آنها نمی جست ، بلکه حرکت و تکامل را به چیزی موهوم به نام " ایده مطلق " یا " مفهوم مطلق " مقید می نمود و ناچاراً ، تکامل جهان مادی را در نقطه ای به پایان می رساند و یا به قول لنین " این منبع را به خارج منتقل مینمود . " ، یعنی به جهانی غیر مادی .

نقطه ای که در پشت آن ، دریچه و دروازه تحول و تکامل مادی ، دیگر دیده نمیشد و معرفت بشری در تاریکی و کوردلی رها میگشت . لنین ، آموزگار و رهبر سترگ پرولتاریا ، درباره سیستم ایده آلیستی (ایده آلیسم فلسفی) می گوید :

۹۶ - ماركس - كاپیتال

۹۷ - تكامل سوسیالیسم از تخیل به علم - ص ۲۷

"... از نظرگاه ماتریالیسم دیالکتیکی، ایده آلیسم فلسفی عبارتست از تکامل (آماس و ورم کردگی) یک سویه، اغراق آمیز و مفرط یکی از جهات، یکی از وجوه و یکی از ظواهر معرفت در مطلق خداگونه و جدای از ماده و طبیعت. ایده آلیسم یعنی تاریک اندیشی کلیسایی. صحیح. اما ایده آلیسم فلسفی ("دقیقت بر بگویم" و "بعلاوه") همانا راهی است به سوی تاریک اندیشی کلیسایی از خلال یکی از مراتب و درجات معرفت (دیالکتیکی) انسانی فوق العاده پیچیده." ۹۸

لنین با این آموزش داهیانه، خاطر نشان میسازد که "اگر کلید خود جنبی" و "نسخ کهنه و تولد مستمر نو" یعنی واقعیت زمینی، انتقادی و انقلابی دیالکتیک از آن ربوده شود. از خلال آن به مثابه "یکی از مراتب و درجات معرفت انسانی فوق العاده پیچیده" بشریت نه به شکوفایی و تکامل مستمر، بلکه به کوردلی و باتلاق راه میرد. راهی که سوای مسخ و قلب نمودن آشکار دانش بشری، دستاورد دیگری ندارد.

بنابراین، لازم بود تا جایگاه انتقادی، انقلابی و کلید خود جنبی دائم التزاید معرفت دیالکتیکی، بدان بازگردانده شود. ماتریالیسم پیگیر مارکس و انگس، این جایگاه شکوهمند را بدان بازگرداند؛ "قطع پیوند با فلسفه هگل در اینجا نیز از طریق بازگشت به نظرگاه ماتریالیستی انجام گرفت. معنای این سخن آن است که اصحاب این خط مشی بر آن شدند که جهان واقعی - طبیعت و تاریخ را - آنچنان دریا بند که در نظر هر کس که بدان آزادانه و بدون داشتن توهمات از پیش پنداشته ایده آلیستی برخورد میکند، جلوه نماید. تصمیم گرفته شد که هرگونه پندار ایده آلیستی که با حقایق بدانگونه که هستند (و نه در یک ارتباط توهمی) هماهنگی

۹۸ - لنین - یادداشت‌هایی درباره دیالکتیک - دفتر اول صفحات

۲۲ و ۲۳، تأکیدات یک خطی از لنین و دو خطی از ماست.

نداشته باشد، بدون ترحم (بدون تأسف) قریانی گردد. و مسا-
 ترالیسم بطور کلی جزاین معنای دیگری هم ندارد. " ۹۹
 بدین سان بود که ماتریالیستها، پاکسازی انقلابی، دیالکتیک، ازلو-
 کثافات فلسفه قائم به ذات را عهده دار شدند. و به دیالکتیک ماهیت
 پاکیزه و سرشار از زندگی را بازگردانند. و از اینرو:

۱- " ایده " در خود (" ایده مطلق ") هگلی نفی گردید و به

عنصر ایده ای به مثابه بیان دنیای مادی در اندیشه انسان
 نگریسته شد. " ۱۰۰ و از اینرو سیر تفکر یا سیر زندگی و سیر ایده ها
 با سیر اشیا و پدیده ها بررسی گردید.

۲- معنی دیالکتیک به مثابه " تکامل خود به خودی مفهوم " (

یعنی تکامل طبیعت و تاریخ بسوی هدفی ایده آلیزه شده و از قبل
 تعیین گردیده)، نفی شد. و هرگونه تخیلی دال بر اینک-
 " مفاهیم مطلق " یا " مفهوم مطلق " به گونه ای قائم به ذات
 و برای خود، در ماورا تاریخ لمیده بوده اند، زدوده شد و به
 دیالکتیک حرکت خود جنبی مستمر و تولد پی پایان نواز کهنه-
 باز گردانده شد. پس " بجای آنکه در اشیا واقعی، انعکاس
 این یا آن مرحله مفهوم مطلق مشاهده شود، مجدداً در مفاهیم
 انسانی انعکاس اشیا واقعی مورد مشاهده قرار گرفت. " ۱۰۱

۹۹- انگلس - نقل از لودویک فویرباخ. و پایان فلسفه کلاسیک آلمان

- ص ۵۵

۱۰۰- مارکس در این باره می گوید:

" برای هگل فرایند زندگی مغز انسانی یعنی فرایند تفکر که وی آنرا زیر
 نام " ایده " حتی به موضوعی مستقل تبدیل میکند، آفریننده دنیای
 واقعی است و دنیای واقعی فقط شکل نمودی، خارجی " ایده " است.
 برای من برعکس عنصر ایده ای چیزی نیست، به جز بازتاب دنیای مادی
 در اندیشه انسان که به شکلهای تفکر برگردانده شده است. " اقتباس
 از منتخب آثار فلسفی پلخانف - ص ۲۲۹

۳- دیدگاه هگلی مبنی بر اینکه " دیاالکتیک " رابعنوان اصولی ثابت و بدست آمده ، تلقی مینمود ، یعنی پراتیک انسانی و حرکت طبیعت را از روی دیاالکتیک تبیین میکرد ، نفی گردید . اینک برای مارکس و انگلس دیاالکتیک از طبیعت و پراتیک انسانی بدست میآمد . انگلس کبیرد راین باره می گویند :

" و بالاخره برای من اصولاً مسئله برسرتهحمل قوانین دیاالکتیکی در طبیعت نیست . بلکه کشف آنها در طبیعت و پروراندن آنها از طبیعت مورد نظر است . " ۱۰۲

۴- و اختلافات دیگری که در حوصله این رساله نیست . در اینجا (ماتریالیسم دیاالکتیکی) دیگر دیاالکتیک هویت واقعی خود را باز یافته بود . پس در جستجوی واقعیت راستین قرار گرفت . این باردست و پای دیاالکتیک در پوسته زمخت و اسکولاستیکی " ایده مطلق " ، " خدا " و یا هر چیز دیگری بسته نمیشد و دیاالکتیک حکومت هیچ چیز ثابت ، مطلق و تغییرناپذیر را بر خود نمیپذیرفت .

* * *

مجاهدین نیز مدعیند ، به " دیاالکتیک " باور دارند . اما ببینیم " دیاالکتیک " آنها از چه صیغه ای است . " مادیاالکتیک را به مثابه قوانین عام حاکم بر پدیده های مادی ، در کادر جهان بینی توحیدی مورد استفاده قرار میدهیم . یعنی برخلاف ماتریالیستها ، دیاالکتیک را مطلق نکرده ، به کل وجود تعمیم نمی دهیم . " ۱۰۳

۱۰۱- لودویک فویرباخ و پایان ... ص ۵۷

۱۰۲- آنتی دورینگ - دیباچه

۱۰۳- آموزشهایی درباره سازمان ۳ - آموزش و تشریح اطلاعات تعیمن مواضع ... صفحات ۲۰ و ۱۹

حال ببینیم که معنی " استفاده " از " دیاالکتیک " در کادر جهان بینی توحیدی " یعنی چه ؟ و همچنین منظور مجاهدین از این امر که " دیاالکتیک را مطلق نکرده ، و به کل وجود تعمیم نمیدهیم " چیست ؟

خود مجاهدین در این باره ما را راهنمایی میکنند . آنها در یک قلمروی خیالپردازانه ما را به دریافت " عمق این پیام قرآنی که انسان را به آن ذات مطلق یگانه محتاج و نیازمند میداند . . . " رهنمون می گردانند " وانتم الفقراء الى الله . . . " و ادامه میدهند : " اینجا است که روشن میشود ، الله نه يك نیاز فرمالیستی ، بلکه ارزش واقعگرایانه برترینی است که بدون آن همه معماها و راز و رمزهای وجود ، در عمق هستی شناسانه شان ، لایحل میمانند . اکنون چه خوب میتوانیم دلیل این مطلب را ، که چرا قرآن در همه جا ایمان را بر عمل صالح مقدم آورده است ، بفهمیم . . . " ~~XXXXXXXXXXXX~~ ۱۰۴ مجاهدین در این ناگجا آباد خود ساخته " ~~XXXXXXXXXXXX~~ با رد تکامل خود بخودی ، و با اعتقاد به يك ارزش مطلق در سرآغاز و منتهای هستی و پذیرش تکامل هدفدار . . . " ^{۱۰۵} بشریت را تهدید میکنند که : " پروردگارت در کمین است . . . کمینگاه کجاست ؟ همین جامعه و همین تاریخ ! " ۱۰۶ پس روشن شد و جوابمان را از " رئالیست " های دوا تشنه خود ! گرفتیم .

اینکه " الله " برای شما " يك نیاز فرمالیستی " به هیچ وجه نمی باشد ، اینکه شما " در همه جا ایمان را " نه تنها بر " عمل صالح " بلکه بر هر عملی که صالحش می خوانید ، " مقدم " میدانید . اینکه " تکامل خود بخودی " را " رد " می کنید و باتکیه بر يك " مطلق " خود ساخته و یا خود پنداشته ، هدف " طبیعت و انسان

۱۰۴ - همانجا - صفحات ۸۴ و ۸۵ - تأکید با *** از ماست .

۱۰۵ - همانجا - ص ۸۶

۱۰۶ - تبیین جهان - ص ۲۷۹

راتعین می کنید، برای ما روشن است • و مانیز قبول داریم که این مخلوط احمقانه از قلمبه گویی های بی سروته ایده آلیستی ناب، بنیاد شمارا تشکیل می دهد • ولی اینکه کسی با تقبل ایسن چرندیات نیز، هنوز میتواند به دیاالکتیک باور داشته باشد، تنها به یک شوخی جاهلانه میماند تا به یک استدلال و یا هرچیز دیگری • حضرات، شما با این گفتار، هیچ چیز را بیان نمی کنید، بجز ایمانتان را به مشیت تام و تمام الهی، مشیتی که "بدون آن همه معماها و راز و رمزهای وجود در عرق" خیالپردازیهای شمس ^{۱۰۷} "لاینحل می مانند •" و این البته دیاالکتیک نیست بلکه فالتالسم هار و لجام گسیخته ای است، که با مغلطه می خواهد خود را بنام "دیاالکتیک" به خورد دیگران بدهد •

آری، پروردگار مجاهدین در کمین است، تا مجاهدین را قادر سازد، قوانین ازلی او را به نحو بی چون و چرایی بر حرکت تاریخ و سرنوشت انسانها، استیلا دهند • و مجتهدانه موعظه کنند که ما از قبل سیر پیشرفت طبیعت و انسان را توسط یک و هم دریافت داشته ایم و اینک پروردگارمان در کمین شماست تا مباد اقدوسی از احکام ما پیشی گیرید •

پروردگار مجاهدین در این راستا، نه تنها در کمین انسانها که در کمین دیاالکتیک نیز می باشد چرا که دیاالکتیک در دیدگاه مجاهدین، مفعول بی چون و چرایی مشیت الهی است • و تنها و حد اکثر میتواند بعنوان موضوع حدوث قوانین الهی مطرح گردد • یعنی عنصر بی دست و پا و عیلی است که "الله" میتواند آنرا به مثابه شیری بی یال و دم و اشکم مشروط کند (بوسیله معجزه) یا آنرا بی ارزش و خوار سازد (بوسیله فرستادن انبیاء و القاء وحی)

۱۰۷ - فالتالسم عقیده ای است فلسفی در قلمرو الهیات که به موجب آن همه چیز در جهان و زندگی انسان بوسیله سرنوشت از پیش مقدّر شده های تعیین شده اند •

و همچنین میتواند ، آنرا یکبار برای همیشه نابود گرداند ، و بشریت را به عزایش بنشانند (بوسیله معاد و آخرت و ...) و هرکاردیگری نیز میتواند برسر این " دیالکتیک " بی زیان " توحیدی " بیاورد . پس " دیالکتیک توحیدی " مجاهدین ، حتی زبونتروی مایه تر از دیالکتیک هگل ایده آلیست از کارد رآمد . چنانکه اگر دیالکتیک هگلی نهایتاً محدودیتی می پذیرفت ، اینک ما با " دیالکتیکی " روبرو هستیم که در هر آن ، و در هر لحظه ای در تیررس کمینگاه پروردگار مجاهدین است . پس موجودیتش در هر لحظه ای ، به زیرسؤال کشیده شده است . و اگر مجاهدین مدعیند که " دیالکتیک را ... به کل وجود تعمیم نمی دهیم " .^{۱۰۸} ما می گوئیم این امر بجای خود ، آنها حتی قادر نیستند ، دیالکتیک را در حیطه همین جهان گناه آلود مادی نیز به رسمیت بشناسند . چرا که ضرورت وجودی آنرا ، آنچنان تنگ و بی مایه کرده اند که تنها به زائده بی مقدار " تقدیرگرایی "^{۱۰۹} بدل شده است .

-
- ۱۰۸ - منظور مجاهدین از " کل وجود " : مجاهدین وجود را در هستی مادی خلاصه نمیکنند . بلکه جهان اشباح ، خدا ، جسن ، فرشته ، وحی ، آخرت و ... را نیز جز وجود می پندارند .
- ۱۰۹ - تقدیرگرایی عقیده ای است فلسفی در قلمرو الهیات (متشابه با فاتالیسم) ، که به موجب آن قوانین جهان مادی از ازل یکبار برای همیشه از طرف پروردگار ، برای آن تدوین شده است . و پیروانش تمامی حرکات طبیعت و تاریخ را مطابق با آن کلیشه ، تبیین میکنند ، و اگر تکاملی نیز برای آنها قائل باشند آنرا در جاده پیشرفت متافیزیکی میبینند که خدا قبلاً تعیین کرده بوده است .
- مجاهدین خود با رها به تقدیرگرایی بودن تکامل اعتراف کرده اند . چنانچه در آثارشان میخوانیم : " کارکرد وحی نیز اینست که این قانون - مند یها را بر انسان عرضه کرده ، و او را در جهت سوق دادن جامعه ، بسوی تحقق تقدیر خود بیاد داشته و برانگیزد . " و یا " جامعه هم در کل ... در جهت تحقق تقدیر خود حرکت میکند ... " .
- دینامیزم قرآن - صفحات ۲۷ و ۲۶ - تأکید از ما است .

اکنون به سایر بیانات این "شجره طیبه" درباره دیالکتیک گوش
فسر دهیم .

"موقعی که از تعمیم تاریخی دیالکتیک صحبت می کنیم ، منظور همان
پیاده کردن اصول شناسایی علمی ، در رابطه با حرکت جامعه
و تاریخ است با توجه به اینکه ، نفس دیالکتیک (بعنوان
يك اسلوب و يك منطق) ، هرگز قادر نیست جامعه و تاریخ را در تمامیتش
توضیح دهد ؛ متذکرمی گردیم که دیالکتیک تاریخ را ، نبایستی
باماتریالیسم تاریخی (که بانظرگاه ماده گرایانه به تاریخ مینگرد) ،
یکی گرفت . کسانی که دیالکتیک تاریخ را ، باماتریالیسم تاریخی
یکی میگیرند ، دقیقاً به تفاوت های کیفی میان علم و فلسفه ، پی توجه اند .
آنها نمیدانند که دیالکتیک تاریخ يك مفهوم و مقوله علمی است ،
در حالیکه ماتریالیسم تاریخی ، حاکی از يك تبیین و نگرش فلسفی
نسبت به تاریخ است . " ۱۱۰
اما چرا "نفس دیالکتیک" هرگز قادر نیست جامعه و تاریخ را در
تمامیتش توضیح دهد ؟

مجاهدین به ما پاسخ میدهند :

"یکی از دلایل ضرورت وجود انبیا^۱ همین است . چرا که
بسیاری از مسائل هستند که ماباشناخت های تجربی مان نمیتوانیم
به آنها برسیم . " ۱۱۱

بازی همان بازی فدیمی است ، شکل آن تغییر کرده است .
برای مجاهدین "دیالکتیک تاریخ" یعنی پروسه حرکت و تکامل
انسانها ، نه به واسطه افزایش تولیدات مادی آنها و پیشرفت
قدرت اجتماعی شان — که در هر مرحله شخصی براساس پراتیک
خود شان و تحت شرایط مادی پیش داشته شان تبلور و تحول یافته
است — بلکه بر اثر "دستگیری" پروردگار و ابلاغ پیام وحی و انتصاب
پیامبرانی برای آنها ، میسر گردیده است .

۱۱۰ — آموزش و تشریح اطلاعات تعیین مواضع . . . زیر نویس ص ۲۰

۱۱۱ — تبیین جهان — ص ۳۵۴

تاریخ از نظر آنها، بهیچ وجه، "تاریخ تکفیر شده" ۱۱۲، یعنی تاریخ انسانهایی که در تولید زندگی مادی خود، هستی و شعور اجتماعی خود را می آفرینند و تکوین می بخشند، نیست، بلکه جاده پیشرفت متافیزیکی است که از قبل توسط خدا، برای انسانها منظور گردیده و بوسیله "وحی" و "انبیا" و غیره راه آن هموار شده است. برای آنها تاریخ در حیطه دستورات و اوامر خداوند گارشان بجلو رفته، و از اینجا نتیجه می گیرند که "نفس دیاالکتیک" قادر نیست، این پندار را آمیز را بررسی کند. مجاهدین، عاجز از درک مادی از تاریخ، به توهمات گنگی روی می آورند و آنگاه مدعی میشوند که این توهمات (نقش مطلق العنان "وحی" در راه تکامل تاریخ) را "دیاالکتیک" نمیتواند توضیح دهد.

اگر از "تاریخ" مورد نظر آنها، پیامبران، و از پیامبران شخص "محمد" ۱۱۳ برداشته میشد، مسیر تکامل انسانها، نه تنها مطابق با مرحله تاریخی کنونی اش نبود، نه تنها مطلقاً گرفتار نابسامانی ها و آشفتگی های محض بود، بلکه در همان دوران جهالت و توحش در جاذبه بود. و انسانها نه تنها گامی از دوران توحش، به پیش نگذاشته بودند، بلکه چه بسا، به پس نیسز رفته بودند. ۱۱۴

-
- ۱۱۲- عبارت "تاریخ تکفیر شده" از مارکس است.
- ۱۱۳- به عقیده مجاهدین، "جامع ترین سیستمهای مرفقی" مستقیماً از طرف انبیا و در رأس آنها محمد (پیامبر اسلام) برای بشریت آورده شده است. پس اگر آنها این "سیستم های مرفقی" را به بشریت عرضه نمیکردند، معلوم نبود بشریت اکنون چه حال و روزی داشت. چنانکه هر یکی از کتب خود می گویند:
- "... جامع ترین و کاملترین سیستم های مرفقی، از طریق انبیا توحیدی و بطور خاص پیامبر اسلام عرضه شده است." اقتباس از - رهنمودهایی درباره کاراید ثلوثی - زیر نویس ص ۲۳
- ۱۱۴- رجوع کنید به تبیین جهان - قسمت معین العمل های اجتماعی.

اما این تاریخ واقعی، یعنی تاریخ انسانهای واقعی ای که به شیوه معینی جهت ارضای نیازمندیهای گوناگون خود در فعالیت و پراتیکند، و از يك شیوه تولیدی به شیوه تولیدی دیگری تحول می یابند، یعنی انسانهایی که خود تاریخ خود را میسازند، نیست. بلکه زباله پوسیده "تبیین الهی تاریخ" ^{۲۳} است.

زمانی که می گوئیم، مجاهدین حتی قادر نیستند، دیالکتیک بی مقدارشان را در قلمرو همین جهان مادی نیز بکار ببندند، اینرا از خود آنها اقتباس کرده ایم و آنها این مطلب را، اگرچه نه بی پرده، ولی در هر بیانشان فریاد زده اند. و حال پی میبریم که ادعای مجاهدین در پیابندی به "دیالکتیک"، چیزی نبود به جز اینکه خود را با آب و رنگ دستاورد های بشری، لعاب دهند تا رقم مغلطه برد فتر دانش زنند!

در مورد چگونگی علم و فلسفه نیز، در دیدگاه مجاهدین قبلاً صحبت کرده ایم، پس از تکرار آن صرف نظر کرده و خواننده را بسه بخش فلسفه همین کتاب رجوع می دهیم.

اماد در مورد این گزاره مجاهدین که گویا "ماتریالیسم تاریخی تنها يك تبیین فلسفی" است. باید گفت: نه تنها ماتریالیسم تاریخی "تبیین فلسفی" از تاریخ نیست، نه تنها اکنون "فرضیه علمی" نیز نمی باشد، بلکه یگانه درك علمی از تاریخ است. و خود عبارت است از کوهی سترگ از "مدارك تاریخی" مطابق با واقعیت، که از تاریخ انسانها، براساس تحقیقات مشخص و مدلل بدست آورده شده است. و اگر هنوز اشخاصی پیسدا میشوند که چشمانشان را بر روی این همه حقایق تاریخی و تحقیقات زنده و مستند بسته اند، به جز حماقت، جهالت، کوردلی و یا سماجت طبقاتی خود را بر علیه سوسیالیسم علمی؛ این چسراغ راهنمای بالنده ترین نیروی اجتماعی (طبقه کارگر) بروز نمیدهند. اگر ماتریالیسم تاریخی هنوز برای مجاهدین يك تبیین فلسفی

است، پس حتماً تسکون بیولوژیکی موجودات و گذار میمون به انسان نیز نمیتواند برای آنها به جزیک " تبیین فلسفی " چیز دیگری باشد. البته این امر از مجاهدین بعید نیست، چرا که " مطلق آموزشهای وحی " یعنی قرآن، در احکام خود صریحاً بیان داشته است که: انسان به گونهٔ خلق الساعه ای از " گل " آفریده شده است. چرا رهروانش به این مهمل ایمان نداشته باشند؟

فصل سوّم

”مدفداری“ و ”وحدت“

" هدفداری " و " وحدت " از دیدگاه
مجاهدین

الف - " هدفداری "

گفتیم که ایده آلیستها ، " هدفداری " خود را با الهام
از يك وهم نتیجه گیری می کنند . به این ترتیب که نقطه ای خیالی
را به عنوان روح یا " هستی مطلق " در خارج از عالم مادی
(در ماوراء الطبیعه) ، به عنوان هدف ماده ، مفروض می پندارند .
و بر اساس آن وهم ، هدف حرکت و تکامل طبیعت و تاریخ را
توجیه می کنند .

به عقیده آنها ، راز وجودی ماده ، در راز خود بیگانگی اش
نسبت به يك روح نهفته است و اگر بخواهد به یگانگی با ذات
(منشاء) خود برسد ، ناچار است به سوی منشاء پدیدار کننده اش
(یا آن ذات و روح) حرکت کند . تا قادر گردد به هدف
ایده آلیزه شده خود پیوندد و با آن کمال مطلوب ، به توحید
و یگانگی برسد .

حال ببینیم مجاهدین در این باره چه می گویند :
" توحید در هستی عبارت است از اعتقاد به يك هستی مطلق ،
قادر و عالم ، که کلیه موجودات ، پی تاب و شتابان بسوی او در
حرکت اند (هدفداری) ؛ او ابتدا و انتهای همه چیز است . . .
و انسان نیز باید با تحمل رنج و مشقت . . . و از میان مشکلات
زندگی ، راه خود را بسوی او گشوده و به ملاقاتش نائل گسردد
(لقاء الله) . " ۱۱۵

آنها در جای دیگر همین مطلب را با زبان دیگری توضیح
می دهند :

۱۱۵ - آموزش و تشریح اطلاعاتیه تعیین مواضع . . . ص ۷۸ و ۷۹

"قرآن در این باره می گوید : " و نباشید چون آنان کسسه
خدا را فراموش کردند ، پس خدا خودشان را از یادشان بسرود و
با خود بیگانه ساخت " ۱۱۶

"آری نتیجه نهایی بیگانگی از متن وجود و جوهر هستی ،
بیگانگی از خویشستن خویش و محیط اجتماعی پیرامون است پس چگونه
انتظار داریم که بیگانگی ما از معنی و مفهوم و جوهر وجود ،
انعکاس بیگانه کننده ای در زندگی فردی و اجتماعی ما
نداشته باشد " ۱۱۶

با اشاره به این مطلب که منظور مجاهدین از واژه های "متن
وجود و جوهر هستی" همان خداست ، ادامه می دهیم کسسه
مجاهدین نیز "هدفداری" خود را از "متن وجود و یا
جوهر هستی" (خدا) می گیرند . چنانکه اگر انسان به منشأ
پدیدآورنده خود (خدا) توجه نداشته باشد و در زندگی خود ،
از پروردگار ملهم نگردد ، ضلالت و گمراهی (از خود بیگانگی)
محصول بی چون و چرای اوست .

بنابراین اگر انسان بخواهد ، به خویشستن خویش و یا به متنی
که از آن بیگانه شده است ، بازگردد ، ناچار است با ایمان به
خدا و "با تحمل رنج و مشقت و از میان مشکلات زندگی ، راه
(هدف - ما -) خود را به سوی او "قرار دهد تا با خدا
به وحدت و یگانگی و توحید برسد .

مجاهدین در پرتو این قلمبه گویی های ایده آلیستی نتیجه
می گیرند : بنا به اینکه انسان موجودی است که از "متن
وجود" (یا خدا) منشأ گرفته ، پس برای آنکه هدفمند و یا
"مسئولیت پذیر" باشد ، باید به آن هدف ایده آلیزه شده
(که همان خدا باشد) ، روی آورده و بدو ایمان داشته باشد .
چنانچه اگر کسی به خدا ایمان و ایقان نداشته و زندگی پس

از مرگ (که توحید واقعی تنها در آن امکان پذیر است) را
نپذیرد ، از نظر مجاهدین ، هرگز قادر نیست يك فرد مسئول
و هدفمند باشد . حتی اگر ادعای آن را نیز داشته باشد
و بارها این ادعا را نیز ، در عمل ثابت کرده باشد .

حال ببینیم ، این " هدف " ایده آلیزه شده و موهوم چه
از جنبه " تئوریک موضوع و چه از لحاظ علی آن ، در صحنه
جامعه - راه به کجا می برد .

اول از جنبه " تئوریک آغاز می کنیم :

مجاهدین ، احساس خود را از جهان خارج از ذهن به
جهانی خیالی و رؤیای انگیز ، رجعت می دهند و از آنجا کسبه
فاسوتیان را ، از خود بیگانه شده ، الگویی متعالی می پندارند -
که در ماورا " مادیت واقع شده است - یکسره الگوها و خلیات
برتر را ، به جهانی دیگر موکول می کنند .

الگوهایی که هرگز در زمین یافت نمی شوند و تنها می توان
در رؤیای آسمانی ، بدانها دست یازید . به این سخن مجاهدین
توجه کنید :

" اخلاق خدائی پیدا کنید ، منش ها ، کردارها ، و طرز عمل های
خدائی پیدا کنید ، به خلق و خوی خدائی نزدیک شوید ؛ به
مدلی که بایست مثل آن شویم . . . " ۱۱۷

و این شیوه " دین است که در قالب مقدسی به از خود
بیگانگی انسان هویت و دوام می بخشد . الگوهای برتر را به
جهانی ماسوا " نسبت می دهد ، تا انسان برتری و عظمت را در
خود نبیند . و ناتوانی این جهانی و مادی اش را در هر
سخنشرد و موعظه می کند ، تا بتواند با کشاندن خوشبختی ها
، از افق محسوس خاکی به جهانی ماسوا " ، نیکبختی و سعادت
واقعی انسانها را در این جهان غیر ممکن جلوه دهد .

"آشتی‌ای که حتی نهایتش، "توحید" هم در این جهان میسر نیست، يك فاز دیگر تکاملی می‌خواهد تا آنتروپيك نباشد." ۱۱۸

"در آن دوره" بعدی تکامل، دردوره‌ای که مرگ به این معنی نیست، زندگی است و جوانی و طراوت و شادابی، کهولت نیست، دوران جدید! " ۱۱۹

این ایده آلیست‌ها؛ که در عبارت بالا به یکباره آرزوی انسان را برای "جوانی، طراوت و شادابی" به جهانی دیگر حواله می‌دهد و خوشبختی را تنها زمانی به انسان گوشزد می‌کند که از پیکرمادی خود رهایی یابد؛ یعنی از کالبد مادیش بدرآید و به دنیای اشباح پیوندد، نه کشیش است و نه آخوند، بلکه قهرمانان "رئالیست" ما! مجاهدین هستند. اما اگر کشیشان و آخوندها از "آخرت" (زیر نام بهشت، جویهای عمل، نهرها، شیر و حوری و...) نام می‌برند، اینك این واقع گرایان فارغ التحصیل ما! زیر نعایشی از کلمات "ضد آنتروپيك"، "يك فاز دیگر تکاملی"، "دوران جدید"، "هدفداری" همان مخدرات را به دیگران تزریق می‌کنند و پیش خود تصور می‌کنند با این حيله گریها، تفسیر نوینی از دین به عمل آورده اند.

آری، دین مدتهاست، خاصیت این جهانی بودن خود را از دست داده است. و مفسرین نوینش نیز هرچند عرق بریزند، تا تفسیر نوینی از لحاظ تئوريك بدان ببخشند، باز به جز همان خزعبلات نخستین را، با سیمای بزرگ کرده، زمانه پسندی، تهجی نمی‌کنند.

بقول لنین و در يك كلام، "مذهب نوعی مشروبات الکلی معنوی است که بردگان سرمایه، سیمای زندگی و توقعاتشان را در يك زندگی نیم‌بند ناشایسته، انسانی با آن تخذیر می‌نمایند." و آنها "را به امیداجر آسمانی دلخوش می‌سازد." ۱۲۰

۱۱۸- همانجا- ص ۶۱۵ ۱۱۹- همانجا- ص ۶۱۶
 ۱۲۰- مناسبات طبقات و احزاب با مذهب و کلیسا- سوسیالیسم و مذهب- لنین- ص ۱۰- تأکید از ماست.

دوم — وعده‌های دین‌گرایان در زیر تابش واقعیت راه به کجای می‌برد؟

قبل از اینکه به طور مشخص‌تر به مطلب فوق بپردازیم، بد نیست که عقیدهٔ مجاهدین را دربارهٔ يك شگرد و سیاست "سیستم آمریکائی" و "دستگاه خدا" بدانیم.

مجاهدین زمانی که به حيله‌گريهای سیستم‌های استثماري می‌پردازند، در مورد سیستم آمریکائی به این نتیجه می‌رسند که:

"سیستم آمریکائی ... رفتار انسان را درست مثل حیوانات، با جزا و پاداش مشروط می‌کند." ۱۲۱

و هنگامیکه در صدد انتقاد بر علیه ماتریالیسم برمی‌آیند، نتیجه می‌گیرند:

"در دستگاهی که از خدا خبری نیست، کیفر، پاداش و مجازات انسان امری موردی است." ۱۲۲

بله، هم در دستگاه مجاهدین و هم در دستگاه امپریالیستی، رفتار انسانها "درست مثل حیوانات با کیفر، پاداش و مجازات" مشروط می‌شود.

اگر مجاهدین مکارانه این روش استثمارگرایانه خود را با اتکا به جهان دیگر توجیه می‌کنند، امپریالیست‌ها علناً آن را به عنوان يك واقعیت زمینی به کار می‌بندند. و در اینجا است که وحدت دین و استثمارگرایان، اگر با هزار لفاظی نیز پوشانده شود، آخر الامر در تاروپود ادبیات معتقدین به دین جولان می‌دهد.

بهر حال به اصل مطلب بازگردیم:

چه بسیار کسانی بودند که "هدف‌داری" خود را در قالب دین می‌بردند و در این راستا وعدهٔ "نظام قسط" و "برابری" و "برادری" سر می‌دادند. اما هدفی که خود از وهم اقتباس شده، نظام قسطش نیز این خاصیت درونش وجود دارد؛ که وعده‌هایش

۱۲۱ — تبیین جهان

۱۲۲ — همانجا — ص ۶۳

حربه‌ای گردند در دست استثمارگران ، تا آنها برای تحمیل و فلاکت توده‌ها از آن سود جویند!

برای نشان دادن این واقعیت، اگر نخواهیم به راه دوری برویم، لااقل در همین خاورمیانه، خودمان، آنها توسط مسلمانان دواشه و توحیدی، چندین نمونه از این وعده‌های "قسطی" می‌توان سراغ گرفت که همگی آنها در زیر تابش خورشید، به "قسط" برای بورژوازی، غارتگران، چپاولگران، جلادان و سیاه‌چال و ستم برای کارگران و زحمتکشان تبدیل شده است. چنانکه، "مجاهدان الجزایری" که این همه مجاهدین ما نیز بدانها در کتابهای خود نازیده‌اند و درباره آنها نوشته‌اند که: "مجاهدان الجزایری یک مبارزه پیروزمند ضد امپریالیستی را رهبری کرده‌اند." ۱۲۳

جامعه "قسط اسلامی" که وعده داده بودند، چیزی به جز سرمایه‌داری (وابسته) از آب در نیامد. چنانکه سوسیالیسم اسلامی، احزاب بعث عراق و سوریه، به جز دیکتاتوری‌ها و لجام گسیخته سرمایه‌داری نگردید. و همچنین جابو جنگالهای شبه سوسیالیستی و اسلامی معمر القذافی در کتاب سبز ۱۲۴، چیزی به جز بهشت سرمایه داران را بروز نداد.

اما چرا دور برویم، در همین ایران "خمینی زده" خودمان، شعارهای تخیلی‌ای چون "حکومت مستضعفین" و "نظام قسط اسلامی" نه تنها در اوان حکومت اسلامی، که اکنون نیز نقل و نبات دهان جلادان اسلامی است. ولی آیا به جز تحجر، به جز دفاع‌ها و وحشیانه از نظام سرمایه‌داری (وابسته) و بجز قتل عام، فلاکت، تجاوز، اسارت و گرسنگی و بیداد... چیزی در آن مشاهده می‌کنید؟

۱۲۳- نقل به معنی از تحلیل آموزشی بیانیه، ص ۱۳۱

۱۲۴- کتاب سبز - کتابی است که زیر نظر معمر القذافی نوشته شده است.

آری جامعهای که از وهم گرفته شده باشد، چون بنیادش بر سر عطفهای هرز قرار گرفته، این خاصیت در آن زیاده می کشد که به حریه و ملعبه دست بورژوازی و استثمار تبدیل گردد. تا جایی که دست آن وهم ایده آلیزه شده (دسته خدا) آنچنان از آستین بورژوازی بدر می آید و چنان "هدفداری" و "مسئولیت پذیری" به مردم می آموزد که اکنون، البته، شاهد آنیم. جایی که شکنجه گران حکومت اسلامی به نام "عبدالله"، "بنده خدا" و "مأمور خدا" چه فاجعه ها و نکبت هایی که نمی آفرینند.

اگر مجاهدین، هم اکنون نیز مدعی هستند که "وهم" مورد نظر آنها، همان "وهم" سایر مسلمانان دیگر نیست، با این ادعا تنها می توانند سر امثال خودشان را گرم کنند. چنانکه اگر زمانی آنها با تعابیر به اصطلاح شبه سوسیالیستی و ضد امپریالیستی، مذهب خود را ترویج می کردند، امروزه با تفاسیر و تعابیر متداول و واقعی از اسلام، نظام سرمایه داری را آنهم در قالب یک رژیم جمهوری اسلامی (البته بدون خمینی) تطهیر و تبلیغ می کنند.

در يك كلام، اتوپی های پرزرق و برق مذهبی، زمانی که صداهای عجیب کلمات حول آن زدوده شود و در عمل پیاده گردند، چیزی جز سنایه چال حکومت سرمایه بر انسان، و حکومت "مجتهد" بر شرف آدمی را تحقق نمی بخشند. و این همه ثابت می کند، کسانی که در زیر شعارهای مذهبی و وعده و وعیدهای جامعیه عدل و داد، بدنبال آلترناتیوی هستند تا آنها را در مقابل ایدئولوژی طبقه کارگر (مارکسیسم) قرار دهند، در عمل به جز جامعیه سرمایه داری را پیاده نمی کنند.

* * *

در حالیکه مجاهدین "هدفداری" خود را، از آسمان الهام می گیرند (یعنی با تکیه بر مجهول اهداف و آرمانهای خود را توضیح می دهند)، مارکسیستها با الهام از جهان عینی و واقعا،

واقعیهایی که خود نطفه های آینده را در دل دارد، ۱۲۵ یعنی با تکیه بر معلوم، آرزوها و اهداف و آرمانهای خود را به مثابه جلوه ذہنی ضرورت‌های عینی، توضیح می‌دهند.

انگلس می‌گوید:

" وسایل دفع شر اجتماعی موجود باید در شرایط مادی موجود کشف شود نه اینکه بوسیله این یا آن اصلاحگر اجتماعی اختراع گردد." ۱۲۶

و مارکس کبیر با توجه به شرایط مادی اجتماعیش و در مسیر انکشاف و تکامل جامعه سرمایه داری، به نفی آن سیستم و اثبات سوسیالیزم علمی رسید و وسایل دفع شر نظامات استثمار را به نحوه علمی و دیالکتیکی ای به جامعه و تاریخ عرضه داشت تا بشریت ۱۲۷ بر پایه شناخت ضروریات و عمل بدانها، دروازه‌های سعادت و نیکبختی را بر روی اهداف خود بگشاید. سعادت‌ی که نتیجه ضروری فرآیند اجتماعی خود انسانهاست و موضوع و مبنای تحقق آن، خود انسانها هستند.

مارکسیست‌ها با الهام از آموزگار کبیر خود، تنها جهان را تفسیر نمی‌کنند، بلکه در پی تخییر و خلق آنند. آنها از شرایط موجود (واقعی) به شرایط ایده‌آل خود راه می‌جویند. شرایط ایده‌آل آنها، ناشی از يك وهم و یا بر پایه يك تقدیر و یا دستاورد يك مخترع و غیره نیست، بلکه در دل جامعه امروزین، در دل جامعه سرمایه داری نهفته است. از اینرو با پل زدن بین شرایط موجود و سعادت توده‌ها، هدف‌های خود را مشخص کرده و آرمانهای خود را می‌پویند.

۱۲۵- لنین در این باره رهنمود می‌دهد: "اگر يك پدید اجتماعی را ضمن پروسه تکاملی آن مورد بررسی قرار دهیم، همیشه در آن بقایای گذشته، پایه‌های حال و نطفه‌های آینده یافت میشوند." اقتباس از

دوستان مردم کیانند و...

۱۲۶- انگلس - اقتباس از منتخب آثار فلسفی پلخانف - ص ۸۷

۱۲۷- هر جا که از کلمات "بشریت"، "توده‌ها" و غیره

مارکسیسم می آموزد که هدفهای انسان اجتماعی، تنها تا آنجا حقیقی اند که بر بنیادی مادی استوار باشند.

بنابراین مارکسیستها با الهام از خود واقعیات دریافته اند که نظامات استثمارری بطور عموم و نظام سرمایه داری بالاخص، به جز انحطاط بشریت و از خود بیگانگی آنها، چیزی را ایجاد نمی کنند. آنها در این راستا، نقش کاتالیزوری را برای خود قائلند که تولد جامعه نوین را از دل جامعه کهنه تسریع می کند تا بشریت از چنگال استثمار، و همه کثافات ماقبل تاریخ رهایی یابد و تاریخ فوینی را فراروی خود قرار دهد. مفهوم ماتریالیستی هدفمندی انسانی نیز از همین حقیقت سرچشمه می گیرد و قوام می یابد.

هدفمندی ماتریالیستی (مارکسیستی) نقطه عزیمت خود را بر علیه انحطاط جامعه بشری قرار داده است. و کمونیستهای انقلابی در این روند به فعالیتهای خود، به مثابه حلقه ناگزیری در زنجیر تکامل شرایط کنونی به جامعه کمونیستی می نگرند. و در این راستا تمام وجود و استعداد های خود را در خدمت پوشش به آن هدف مادی و زمینی قرار داده اند. پوششی که راه به زیبایی ها و سوسیالیزم، پویایی ها و کمونیسم و رهایی پرولتاریا یعنی آزادی تمامی بشریت می برد. راهی بس شکوهمند که با سرسختانه ترین فعالیت علی ماتریالیستی (مارکسیستی) کاملاً سازگار و منطبق است.

کمونیستها آزادی خود را در گرو آزادی بشریت و این همه را نتیجه رهایی پرولتاریا می دانند. از اینرو هدفمندی آنها بر اساس این جلوه ذهنی ضروریات مادی به دست آمده است. آنها به مرگ خود به مثابه هدف نمی نگرند - هدفی که قصد

بقیه زیرنویس از صفحه قبل

استفاده می کنیم، مسلماً اهداف بالنده ترین نیروی اجتماعی آن (طبقه کارگر) را مدنظر داریم. چرا که اهداف آینده ساز این طبقه، چیزی به جز سعادت بشریت را در نظر ندارد.

حذف شدن در يك وهم را دارد - ، چرا كه هدفداري و مسئوليت خود را از يك ابهام گنگ و پوشالي الهام نمي گيرند . آنها تن را زنداني نمي دانند و براي "معاد" خدا فداكاري نمي كنند بلكه از از وجود خود ، تنها در راهي مي گذرند كه بشريت را به تاريخ واقعي - اش رهنمون مي گردد . تاريخي مادي كه در آن انسان به مفهوم حقيقي كلمه ، انسان مي گردد .

و اين نه اتوبي است ، نه هدفی ایده آلیزه شده و نه ابتداء ذهن هيچ خيراندیشی ، بلكه حقيقي است كه از ماديت ، تاريخ سرچشمه گرفته و شرايط علي آن قبلاً داده شده اند . " ما آن جنبش واقعي را كمونيسم مي خوانيم كه وضع كنوني را رفع كند . شرايط اين جنبش از پيشنها ده ها موجود بدست مي آيد . " ۱۲۸

كمونيستها گذار به اين راه تاريخي را تنها با رهبري بالفعل ترين طبقه ضدكثافات گذشته و حال (طبقه كارگر) مي سر مي دانند . طبقه - اي كه نظام طبقاتي را نابود مي سازد و انسان را با انسان به وحدت ميرساند و در اين وحدت نبرد انسان را با نيروهاي قهار طبيعت تسهيل و هموار مي سازد و وحدت انسان را بسان غولي ، در برابر اراده زخم ناپذير طبيعت جولان مي دهد تا اراده انسان را بر اراده آن نشاند .

اما از آنجايي كه از ديدگاه ماترياليسم دياالكتيك ، الگوي برتر انساني ، همانا انساني است كه ضروريات ماديش را مي شناسد و بدانها عمل مي كند ، انساني كه خود آفتاب خود مي گردد و طلسم استثمار و از خود بيگانگي را مي دراند و در فتيحه سعادت راستين خود را در پهنه جهان مادي انكشاف مي دهد ، و از آنجايي كه مجاهدت همپاي تمامي الهيون ، ماده را حقير شمرده و براي انسان تنها زماني رستگاري قائلند كه با الهام از خدا ، در مسير

۱۲۸ - ماركس و انگلس - ايدئولوژي آلماني - ص ۴۵

او حرکت کرده تا خود را در آن حذف کند ، یعنی به وحدت با روح برسد و ماتریالیسم به این اوهام پای بند نیست ، مجاهدین نتیجه گیری می کنند که فلسفه "مادی توانایی راهگشایی جهست سعادت بشریت را ندارد ."

از اینرو این توهم را می پراکنند که :

"... با توجه به نقش فلسفه در حرکت و زندگی انسان ، عدم اعتقاد به توحید و اعتقاد به تبیین ماتریالیستی هستی ، و رد هدف و مقصد و معنا در تکامل ، (یعنی رد خدا - ما -) ، سرانجام ... انسان را در حرکت تکاملی خود با بن بست مواجه می کند" ۱۲۹

آری ، اکنون سالهاست که دین گرایان و استثمارگران ، یعنی آن متشرعین زهد نما ، و آن قلدران مردم سوار به افتراآت کثیف و جعلیات هرزه گونه ای بر علیه عنوان "ماتریالیسم" تمسك جستہ اند . چنین کسانی با علم کردن يك "جهان برتر" قلمرو سعادت بشری را نه در این جهان ، که در آن "جهان برتر" تصور نموده و برایین پایه مردم را می فریبند که از ماده گرایی گناه آلود ، تکامل بیرون نمی آید . مجاهدین نیز با بکار بردن این مزخرفات ، تنها ثابت می کنند که افق دیدشان ، از مفهوم ماتریالیسم ، فراتر از این اباطیل حاکمان "زور و تزویر" نمی رود .

در دهه های اخیر ، آخوندهای با و بی عمامه ای چون مرتضی مطهری ، بهشتی ، بازرگان ، علی شریعتی و اقمارشان ، بارها به چنین ابزار پوسیده و کهنه ای ، جهت خلط ماتریالیسم دیالکتیک ، تمسك جستہ اند و خروارها کاغذ را سیاه نموده و به خورد نا آگاهان

۱۲۹- آموزش و تشریح اطلاعیه "تحیین مواضع" ... ص ۸۴- تأکید از خود مجاهدین است - مجاهدین در همین راستا معتقدند که از "ماتریالیسم فلسفی" مسئولیت بیرون نمی آید و از اینرو حل قطعی مسئله "بیگانگی اجتماعی" ، با نگرش ماتریالیستی امکان پذیر نیست !

انگلس نسبت به اینگونه افتراآت ، که از دیرباز توسط مذهب‌پوین موعظه شده و نقل و نبات دهان خرده بینان بر علیه ماتریالیسم گشته ، می‌گوید :

" فیلیستر ۱۳۰ از کلمه ماتریالیسم شکم بارگی ، بد مستی ، شهرت - طلبی ، شهوترانی ، نخوت ، مال‌اندوزی ، لثامت ، نفع پرستی ، بورس بازی و بطور خلاصه تمام آن معایب رذیله‌های را می‌فهمد که خود در خفا مرتکب می‌شود . چنین آدمی از کلمه " ایده‌آلیسم اعتقاد به فضائل ، نوع دوستی . . . و بطور کلی يك "جهان بهتر" که او در مقابل دیگران به آن فخر می‌فروشد ، را می‌فهمد . " ۱۳۱

انگار انگلس به افتراآت دین‌گرایان ما و گول‌خوردگان آنها پاسخ می‌دهد . چرا که آنها همگی بر پایه " این دگم (یعنی هرکس به خدا معتقد نباشد ، نمی‌تواند ، ایده " سعادت راستین بشریت را در سر داشته باشد) ، نتیجه می‌گیرند که ماده‌گرایان نمی‌توانند هدفمند بوده و مسئله " از خود بیگانگی انسان را رفع نمایند .

بهر حال ! در مقابله با هدفمندی ماتریالیستی ، مجاهدین نیز به جز ارتزاق این علفهای هرز پیشکسوتانشان ، چیز جدیدی را ارائه نمی‌دهند .

اما آنها همینکه ، از قلمروی تئوریهای ایده‌آلیستی بیرون آمده و در عمل ماده‌گرایان را مشاهده می‌کنند ، با دریائی از گذشت و فداکاری و کوهی از حماسه و اظهار ماتریالیستی روبرو می‌گردند . چنانکه در مقابل این همه جانبازیهای قهرمانانه (ماتریالیستها) ، تئوریهای ایده‌آلیستی و بنیادهای اخلاقی‌شان به ریشه می‌افتد ، آنگاه از این شگفتی ، دست به دندان گرفته و از تعجب پیش‌خود

۱۳۰ - فیلیسترسم - به معنی دید محدود و تنگ نسبت به مسائل و تقریباً معادل " خرده‌بینی " است . اقتباس از توضیحات کتاب تکامل سوسیالیزم از تخیل به علم .

۱۳۱ - لودویک فویرباخ و پایان . . . ص ۳۸

می‌غرند :

”به اعتقاد ما بسیاری از برخوردهای علمی و انقلابی آنها، در

کادر فلسفی‌شان قابل توجیه نیست ... ” ۱۳۲

آری! ” برخوردهای علمی و انقلابی آنها ” ، قابل توجیه

نیست ” ولی نه در ” کادر فلسفی ” ماتریالیستی آنها ، بلکه در

” کادر فلسفی ” خود شما ، این برخوردها قابل توجیه نیستند،

چرا که ماتریالیست‌ها با الهام از فلسفه ” ماتریالیسم دیالکتیک ” بارها

و بارها در پراتیک خود ، چنین روشهای علمی و قهرمانیهای

انقلابی را از خود نشان داده‌اند .

آنها در مسیر و روند درخشش گبوته‌های خورشید سعادت

کارگران و بشریت بر فلق گیتی ، صدها دشت لاله از سینه سواران

خود ، به انقلاب و سوسیالیسم هدیه نموده‌اند . و در این پیکار ،

استیصال و ناتوانی بورژوازی و بی‌حاصلی و کذب ادعاهای ایدئولوژیست‌ها

را در باره ” مارکسیسم و فلسفه ” ماتریالیستی‌اش ، به نمایش گذاشته

و همچنان در راهند .

ب - وحدت

” ... آن وجود یگانه ” مطلق ” سرآغاز و سرانجام هستی است ،

و تمام وجود و تحولات هستی عینی با بی‌نهایت پدیده‌های آن ،

از او منشأ گرفته و به سوی او در جریان است . ” ۱۳۳

تکامل از دیدگاه مجاهدین ، با راز ” توحید ” به هم‌گره‌خورده است.

طبق این رازآمیزی ، خدا (روح) که در آغاز تنها بود ، هستی را

از نیستی آفرید ، یعنی آن را از نیست ، خلق کرد . آنگاه ماده را

در جریان قرارداد تا در یک پروسه ” تقدیری ” مادیت‌ناهنجار

۱۳۲ - آموزش و تشریح اطلاعات ” تعیین مواضع ” ص ۳۶ - تأکید

از ماست .

۱۳۳ - چگونه قرآن پیام‌موزیم - قسمت اول - ص ۳۴ - تأکیدات از ماست

خود را از خویشتن زدوده و تحت این لفافه به سوی او (روح) حرکت (تکامل) کند .

بنابراین در نظرگاه آنها ، تکامل تنها در صورتی امکان پذیر بوده است ، که ماده ، در طی يك دوره (البته مطابق با تقدیر مقدری که از طرف خدا برایش تعیین شده است) ، مادیت خود را از دست بدهد و به منشأ پدیدارکننده خود (یعنی روح) پیوندد ، یعنی با آن به وحدت و یگانگی (توحید) برسد . یا به بیان دیگر ، تمامی پروسه تکاملی ماده - از جهان غیرآلی بسه آلی و از آنجا به جهان حیاتی (موجودات جاندار) و سرانجام به انسان (اجتماع) - تنها به این خاطر صورت گرفته ، که ماده در يك حرکت تقدیرگرایانه و از پیش تعیین شده ، به سمت خدا (روح) متمایل بوده ، تا به انسان برسد و از آنجا ، به روح ختم شود .

مطابق با این دیدگاه ، بالاترین فاز تکاملی مادی ، در انسان خلاصه شده و بعد از آن تکامل مادی به بن بست می رسد ، از اینرو انسان ناچار است برای شکستن این بن بست ، با روح به وحدت برسد و با حذف شدن در آن ، به تکامل خود ادامه دهد ، یا به بیان دیگر ، تکامل انسان ، در دینامیزم بی پایان معرفت و پروسه مستمر آگاهی های وی از جهان خارجی نبوده ، بلکه تکامل او با حذف شدنش در روح (در معاد) صورت می گیرد .

انسان از این شیرین کاریهای توحیدی مجاهدین ! یاد داستانه گناه آلودگی موروثی ماده و عصمت و پرهیزگاری بیکران روح می افتد ! که در طی آن ، ماده به دلیل گناه آلودگی ذاتی اش ، از روح بیگانه شد . و اگر بخواهد از این مکافات رهایی یابد ، ناچار است مادیت خود را از بین ببرد . و مجدداً به منشأ خود (یعنی به عصمت بیکران روح) عودت کرده تا با پیوستن بدان ، به طهارت و پاکیزگی برسد .

بهر حال ! قبل از پرداختن به مسئله فوق لازم است ، اشاره ای

نیز به شیوهٔ استدلال آنها در این باره بیاندازیم :

"حرکت جهان در مجموع به سمت کاهش و کم شدن کمیت مادهٔ تکامل یابنده و افزایش هرچه بیشتر کیفیت آن است... آیا زمانی خواهد رسید که کمیت مادهٔ تکامل یابنده به سمت صفر میل کند؟"

"راستی به کجا می رویم؟! آیا جای از پیش مقرر وجود دارد؟" ۱۳۴

"آیا محدودیت فازهای تکاملی نشان از محدودیت کل دنیای مادی ندارد؟" ۱۳۵

آری، آنها با سرهم بندی این کلمات، قصد آنرا دارند تا ماده را که خود مقولهٔ بنیادین هستی است، به سمت صفر نیسل داده و از عرصهٔ هستی پاک کنند!

ولی مگر کیفیت مادی، چیزی سوای از خود ماده است؟ که مجاهدین برپایهٔ افزایش آن کیفیت، دچار تشنجات ایده آلیستی شده، و پیش خود نتیجه می گیرند که ماده دارد محو میشود؟ و آیا میتوان بر پایهٔ گسترش کیفیات مادی و پروسهٔ تحولات آن، چنین نتیجه گرفت که نفس ماده به مرور و در نهایت، در حال از بین رفتن است؟

لنین می گوید :

"ماده يك مقولهٔ فلسفی و دال بر واقعیت عینی است که، در حالیکه مستقل از احساسهای ما وجود دارد، توسط احساسهای انسان... انعکاس (می یابد - ما -)" ۱۳۶

"... مفهوم ماده از نظر ارزشی (شناختی - ما -) بطور تلویحی چیزی نیست مگر واقعیت عینی که مستقل از ذهن انسان وجود دارد و توسط آن منعکس می گردد." ۱۳۷

۱۳۴ - تبیین جهان - صفحات ۲۵۹ و ۲۶۰

۱۳۵ - همانجا - ص ۲۰۷

۱۳۶ - ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم - ص ۹۰

۱۳۷ - همانجا - ص ۱۹۲ - تأکید از لنین است .

بنابر این ، از آنجایی که کیفیت مادی ، درست مثل خود ماده ، يك واقعیت عینی و مستقل از ذهن ماست ، (یعنی واقعیتی که خارج از ذهن ما در جریان بوده و بر حواس ما عمل می کند) ، پس چیزی به جز ماده نبوده و تنها حالات معینی از آنرا بیان می دارد .

از اینرو ، گفتن این موضوع که گویا ماده با افزایش کیفیت خود ، به مرور و در نهایت ، نفس مادی بودن خود را از دست می دهد ، یعنی در يك پروسه " کیفیت " ، چیزی جدا از ماده گشته و خاصیت غیر مادی پیدا می کند ، به جز حرفی احمقانه و يك بازی خسته کننده " فلسفه " ارتجاعی نمی باشد .

در ثانی ، سالهاست که علم اثبات کرده است ، کمیت ماده در جهان در طی تمامی دوران تکامل آن ثابت بوده است . یعنی در طی این پروسه ، نه از کمیت و مقدار آن چیزی کاسته شده و نه بر آن افزوده گشته است . از زاویه دید علم ، ماده نه تنها خلق نشده ، بلکه در مسیر تحول و تکامل خود پوی آن نیز ، چیزی از آن کاسته نگردیده است ، و تنها از شکلی به شکل دیگر و از کیفیتی مادی به کیفیت مادی دیگری تحول یافته و تکامل پیدا کرده است . چنانچه " به موجب قانون لاوازیه در فعل و انفعالات شیمیایی جرم دو طرف فرمول ثابت است ، این بدان معنی است که در طبیعت نه چیزی از بین می رود و نه چیزی از عدم بوجود می آید ، بلکه از شکلی به شکل دیگری و از کیفیتی به کیفیت مادی دیگری تحول می یابد . " ۱۳۸

از اینرو ، اگر مجاهدین به این جهل ایمان دارند که به سبب " کاهش کمیت ماده ی تکامل یافته " ، کل دنیای مادی نیز محدود است ، باید این دگم ضد علمی را نیز بپذیرند که کمیت ماده موجود در جهان ، در مجموع و تا بحال کاسته شده است ،

۱۳۸ - اقتباس از کتاب " گامی در الفبای فلسفه "

یابه بیان دیگر مقداری از کمیت ماده ، در طی پروسه تحول آن از کیفیتی به کیفیت مادی دیگر ، نابود شده و از بین رفته است . دگمی که البته ، علم سالهاست ، ارتجاعی بودن آن را ثابت کرده است . همان علمی که بعضاً مجاهدین سنگ آن را به سینه می زنند .

ولی با که سخن می گوئیم ؟ اگر قضایای بدیهی و مسلم علم نیز با نص صریح قرآن مغایر باشند ، مسلماً نبایستی مورد پذیرش " موحدین " قرار گیرند . چرا که از دیدگاه آنها ، معرفت نه در علم بشری ، که در فلسفه " معرفت الله " است . و هیچگونه معرفتی منهای اینکه قبلاً توسط قرآن ، داده شده باشد ، نمیتواند برای " موحد " و " مجتهد " ارزش و جایگاهی داشته باشد . حال بگذار ، علم ثابت کند و حقانیت این اثبات را نیز بارها به به ثبت برساند ، که مثلاً ماده نه تنها خلق نمی شود ، بلکه نابود هم نمی گردد . اینها هرچقدر برای دانش بشری از بدیهیات باشند ، برای خداپرستانی که به " معاد " عشق می ورزند و افکارشان در رؤیای آن چروکیده شده است ، کفر محسوب میشوند . آنها از قبل " محدودیت کل دنیای مادی " را از خدا الهام گرفته اند ، پس تا ابد نیز باید بدین مهمل ، ایمان داشته باشند . بهر حال به موضوع خود بازگردیم :

گفتیم که مجاهدین ، وحدت نهایی را در حذف شدن ماده در روح می پندارند . به این معنی ، که بعد از رسیدن جریان تکامل بسه انسان ، دیگر برای تکامل مادی ، بن بست قائل شده و شرط ادامه تکامل را ، در نابودی مادیت انسان و محو شدن مادیت او در روح ، می دانند ! یا به بیان دیگر ، آنها تکامل منساده (و انسان) را محدود تصور کرده و آنرا مشروط به از بین رفتن وجود مادی آنها می پندارند .

بنابراین ، برای مجاهدین ، روح موضوع است ، و هستی مادی ، محمول و مشروط بدان است . از لحاظ فلسفی این نظریه